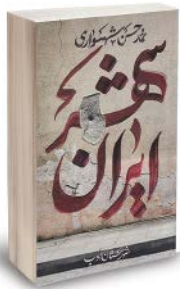
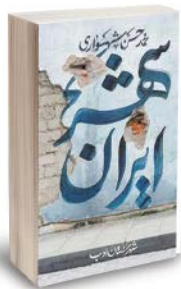
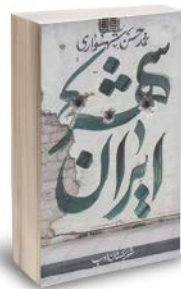
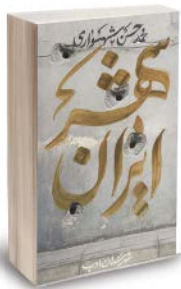
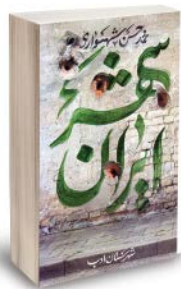


گفت وگو با محمد حسن شهسواری، خالق «ایران شهر»

# نتوانستم به جبهه بروم؛ زخمش



✚ **چطور رفتید سراغ نوشتن رمانی با این حجم؟ منظورم ایران شهر است.**  
در نوجوانی عازم جبهه بودم که بنا به دلایلی نشد. این زخم بر دلم ماند. برای التیامش همیشه می خواستم کاری کنم. ایران شهر تلاش برای ترمیم آن زخم است.  
✚ **دستمزد زیادی برای نوشتن این مجموعه از شهرستان ادب گرفتید؟**  
قرارداد ایران شهر دقیقا مانند کتاب های دیگرمان نشرهایی همچون چشمه، ققنوس و افق، براساس درصد پشت جلد است. نهایت یکی دو درصد بیشتر یا کمتر.

✚ **الان فرم کلی کار مشخص شده؟**  
خیر. اصلا رمانی با این حجم را نمی شود آن قدرها برنامه ریزی کرد، چون هر لحظه اتفاق خاصی می افتد. برای نوشتن چنین رمانی بیشتر از عقل، نیازمند کرنش و شهودیم. ایران شهر را من مثل هیچ کار دیگر نمی نویسم. هر روز ۵ صبح که بیدار می شوم نمی دانم قرار است چه بنویسم. خودم را می سپارم به شخصیت ها و حال و هوا. هر صبح دعای جولیا کامرون ورد زبانم است: «خدایا! کمیت با من. کیفیت با تو!»

✚ **جسارت من را ببخشید. جلد یک خیلی جذاب نیست. پراز فکت های تاریخی، آدم ها و مکان هاست. خبری از اصل ماجرا نیست. نگران نبودید مخاطب را از دست بدهید؟**

خودتان به جواب اشاره کردید. نسخه نهایی ایران شهر حداقل ۵۰۰۰ صفحه خواهد بود. خواندن چنین رمانی آدابی دارد. هر مخاطبی سمت چنین رمان هایی نمی رود. اصلا رمان های حجیم مخاطب خاص خودشان را دارد و این مخاطب دقیقا به خاطر همان آداب به این رمان ها علاقه دارد. یکی از وجوه ادب خواندن چنین رمان هایی این است که آنها در شروع باید دنیای خاص خودشان را بنا کنند، که حداقل ۱۰ درصد حجم رمان را در برمی گیرد. در ایران شهر این یعنی ۵۰۰ صفحه. بنابراین مخاطب دوستدار رمان های این چنینی کاملا می داند با چه زمانی روبه روست و لذت خاص خودش را

اشاره: محمد حسن شهسواری، نویسنده ای که اصالت بیرجندی دارد در آبادان به دنیا آمده، در مشهد مدرسه رفته و بالاخره در تهران دلپسند خود، به ثبات رسیده. از وقتی «حرکت در مه» را خواندم، دلم می خواسته دیداری با ایشان داشته باشم؛ وقتی هم که ایران شهر را مطالعه کردم این اشتیاق بیشتر شد. روز مصاحبه، سر ساعت حاضر می شوندم. رسیدگی به این همه کار زمان بندی دقیق می خواهد؛ مطالعه، تدریس، ورزش و نوشتن. این گفت وگو برای شخص من درس هایی درباره آداب و عادات نوشتن داشت. مطمئنم شما هم بنا به نیازتان توشه خود را برمی دارید.



سمیه جمالی

نویسنده و شاعر

✚ **با توجه به سابقه آموزش، خودتان را نویسنده می دانید یا مدرس؟**  
در خود آمریکا که آموزش رمان نویسی نخست آنجا آغاز شد. در دوره عالی رمان نویسی، استاد حتما باید یک رمان نویس برجسته باشد. پس برگزاری کارگاه رمان نویسی بدون آن که خودت رمان نویس باشی بی معنی است. چون وقتی نوشتن رمان جدی می شود آداب رمان نویسی از تکنیک ها مهم تر است. معلم رمان نویسی بودن فقط آموزش تکنیک نیست.

✚ **خیلی ها حرکت در مه را به من پیشنهاد می دادند. اول جدی نمی گرفتیم. می گفتیم: کلی کتاب نویسندگی خوانده ام این هم یکی مثل آنهاست. ولی وقتی گرفتیم شد مرجع من.**

حرکت در مه بیشتر درباره تکنیک هاست. در «موانع نوشتن» بیشتر به آداب و آیین نوشتن پرداخته ام. زیرتیر حرکت در مه، چگونه مثل یک نویسنده فکر کنیم است. زیرتیر کتاب تازه این است: چگونه مثل یک نویسنده زندگی کنیم. از نظر خودم موانع نوشتن کتاب نسبت به حرکت در مه مهم تر است. رمان نویسی هم مثل هر کار طولانی باید به آیین تبدیل شود تا خوب پیش برود.

## برشی از ایران شهر

### برو تفنگ رو بگیر

✚ **شهره و هوشنگ خانزاد، سر چیزی که رحیم هیچ نمی دانست چیست، چشم دیدن هم را نداشتند. فاطمه گفت: «تفنگ را می بریم برای مهدی ما.» شهره که دو قدم جلوتر از فاطمه بود، همین که دهان فاطمه باز شد، برگشت تا با کف هردو دست نگذارد کلمات از دهانش خارج شود. خدا می دانست اگر الان کبریت زیر پدر می گرفتی، آتش می گرفتی. چه نامی منجر کننده تر از کاوه بدخشان، هوشنگ با غیظ، نگاهش را به صورت همه گرداند. یک لحظه روی صورت شهره ماند و انگار میخ به چشمانش فرو کرده باشند. از روی او پرید. چطور می توانست روی آن صورت بماند وقتی ترکیبی بود از دو زن؛ دو انسانی که فقط برای آنها نفس می کشید. دلش کباب دخترکش شد.**

به شهرام گفت: «یعنی به نظر خودتون استعاره خوبی جفت و جور کردید؟! تفنگ نوه سردار اسعد بختیاری رو بدید دست نوه رئیسعلی دلواری تا بجنگه و از خاک میهن دفاع کنه؟!» بین همه، فقط شهره فهمید پدر چه می گوید. می دانست پدر از طرف مادری با خاندان سردار اسعد نسبت دارد. رحیم، با این که نفهمید هوشنگ خانزاد از چه حرف زد، قدمی جلو گذاشت و گفت: «نخیر جناب خانزاد. معلومه که بهش اسلحه نمی دیم.» رو کرد به شهره و فاطمه: «قرار شده به ضدانقلاب کسی اسلحه نده.»

شهره آمد چیزی بگوید که فاطمه دستش را جلو آورد که هیس. بعد به رحیم گفت: «رحیمو، احترام خودتو نگه دار. وقتی وسط کوچه های شاه آباد پلیت بازی می کردی، مهدی ما تو زندان شاه بود.» هوشنگ گفت: «من به این دسته بندی های شما کاری ندارم. به حق دارم، اون هم حق اموالمه. من تفنگ به قاتل نمی دم.»

شهره رو به زمین گفت: «خوبه آدم از چیزی که می دونه حرف بزنه.»

«ختم کلام. برنوی من دست همون کسی میره که خودم بخوام.»

بعد رو کرد به رحیم و گفت: «برو تفنگ رو بگیر.»

جلد سوم صفحه ۶۱۴ ✚

## هفت کتاب از کتاب های استاد شهسواری

وقتی قرار باشد فقط هفت عنوان از بین تعداد زیادی رمان، فیلمنامه و کتاب آموزش نویسندگی به قلم محمد حسن شهسواری انتخاب کنیم، معلوم است باید از خیلی موارد چشم پوشی کرد. از طرفی هم موارد زیر چاپ یا در حال نگارش آخرین بخش ها هستند مثل شماره های دیگر ایران شهر. منتظر چاپ تازه ترین اثر ایشان به نام موانع نوشتن باشید.



۳  
**وقتی دلی / نشر  
شهرستان ادب /  
انتشار در سال  
۱۳۹۱**



۲  
**شب ممکن / نشر  
چشمه / انتشار  
در سال ۱۳۸۸**



۱  
**یاگرد / نشر افق /  
انتشار در سال  
۱۳۸۳**